

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال دهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۳

صص ۵۵ - ۲۰

تغییرات اقلیمی و چالش‌های ژئوپلیتیکی قطب شمال

دکتر دره میرحیدر - استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

دکتر زهرا پیشگاهی فرد - استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

بهادر غلامی* - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

دکتر قاسم عزیزی - استاد اقلیم‌شناسی، دانشگاه تهران

دکتر امیرحسین رنجبریان - استاد حقوق بین‌الملل، دانشگاه تهران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۵

چکیده

تغییرات اقلیمی پیامدهای ژئوپلیتیکی مهمی را به دنبال دارند. در دهه گذشته مهمترین تغییر اقلیمی گرم شدن کره زمین بوده است. با گرم شدن کره زمین یکی از مناطقی که اهمیت آن افزایش یافته، قطب شمال است. قطب شمال در طول چند دهه گذشته حدود دو برابر بیشتر از بقیه جهان گرم‌تر شده است و پیش‌بینی می‌شود در اواخر دهه ۲۰۳۰ این منطقه عاری از یخ گردد. این تغییرات اقلیمی قطب شمال را به جبهه مرکزی دیدگاه‌های ژئوپلیتیکی جدید جهان تبدیل کرده و فرصت‌ها و چالش‌هایی را ایجاد کرده است. قطب شمال دارای ذخایری عظیمی از منابع طبیعی است و با ذوب یخ‌ها برای اولین بار در تاریخ مدرن در مقیاس وسیعی دسترسی به این منابع به‌ویژه هیدروکربن‌ها امکان‌پذیر می‌شود؛ همچنین با کاهش کلاهک یخی، مسیرهای دریایی جدیدی به‌وجود می‌آید که با کوتاه کردن مسیرهای دریانوردی، تجارت و ژئوپلیتیک جهانی را تغییر خواهند داد. این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است و نقطه تمرکز آن این مسئله است که در شرایط جدید قطب شمال با چه چالش‌های ژئوپلیتیکی مواجه است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد قطب شمال با چالش‌هایی مانند اختلافات ارضی و ادعاهای متداخل بر سر فلات قاره، افزایش نظامی‌گری در قطب شمال، تمایلات استقلال‌طلبانه جوامع بومی، اختلافات بر سر نحوه عبور و مرور از گذرگاه‌های دریایی و ... مواجه است و این چالش‌ها ناشی از تمایلات قلمروخواهانه کشورهای ساحلی و غیرساحلی و جوامع بومی می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: تغییرات اقلیمی، قطب شمال، انرژی، چالش‌های ژئوپلیتیکی.

E-mail: behadorgholami@ut.ac.ir

* نویسنده عهده‌دار مکاتبات

۱- مقدمه

تغییرات اقلیمی یکی از مهمترین مسائلی است که از اواخر قرن بیستم ذهن اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. به گونه‌ای که تغییرات اقلیمی یکی از مهمترین چالش‌های قرن کنونی است (Varesi & Mohammadi, ۲۰۰۷: ۱۳۳). تغییرات اقلیمی علاوه بر اینکه بر تغییرات جوی، اقیانوسی، افزایش ذوب یخ‌ها، بالا رفتن سطح دریاها و تغییر غلظت گازهای گلخانه‌ای مؤثر است؛ دارای پیامدهای ژئوپلیتیکی مهمی نیز می‌باشد. مهمترین تغییر اقلیمی در حال شکل‌گیری، گرم شدن کره زمین می‌باشد. در واقع افزایش تدریجی دمای کره زمین و اقیانوس‌ها را در اثر افزایش گازهای گلخانه‌ای مهمترین عامل تغییر اقلیم می‌دانند (Cooper & Others, ۲۰۰۵: ۲). با گرم شدن کره زمین یکی از مناطقی که ژئوپلیتیک آن دگرگون شده است، منطقه قطب شمال می‌باشد. چرا که قطب شمال اثرات تغییرات اقلیمی را زودتر و با شدت بیشتری نسبت به سایر مناطق احساس می‌کند. در واقع بیشترین افزایش متوسط درجه حرارت سطح زمین در مناطق قطبی هرچند با روند مختلف رخ داده است. در ۵ دهه گذشته غرب و مرکز قطب شمال افزایش دمای دو تا سه درجه سانتیگراد را تجربه کرده‌اند در حالی که در مناطق شرقی اخیر نشانه‌هایی از گرم شدن کره زمین شروع شده است (Clarke, ۲۰۱۰: ۸). بدین ترتیب قطب شمال در طول چند دهه گذشته حدود دو برابر بیشتر از بقیه جهان گرم‌تر شده است. بر اساس یافته‌های مرکز داده‌های یخ و برف ملی آمریکا انتظار می‌رود که در تابستان ۲۰۶۰ اگر روند کنونی گرم شدن ادامه یابد قطب شمال عاری از یخ گردد شاید هم زودتر از این زمان این امر اتفاق افتد (Zellen, ۲۰۰۹: ۲). این تغییرات اقلیمی قطب شمال را به جبهه مرکزی دیدگاه‌های ژئوپلیتیکی جدید جهان تبدیل کرده است (Antrim, ۲۰۱۱: ۱۸)، چرا که برای اولین بار در تاریخ مدرن در مقیاس وسیع دسترسی به منابع طبیعی بخصوص هیدروکربن‌ها در قطب شمال امکان‌پذیر می‌گردد. بنابراین با این تغییرات اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی قطب شمال به سرعت در حال افزایش است و ذخایر معدنی آن، قطب شمال را به احتمال زیاد به یکی از مناطق پر رونق اقتصادی قرن ۲۱ تبدیل می‌کند. برآورد می‌شود که سواحل قطب شمال و فلات قاره آن دارای ذخایر بزرگ نفت، گاز طبیعی هیدرات متان و

مقادیر زیادی مواد معدنی با ارزش دیگر باشد. از طرف دیگر با کم شدن کلاهک یخی، نوابری دریایی از طریق مسیرها و گذرگاه‌های شمال شرقی و شمال غربی امکان‌پذیر می‌گردد (Cohen, ۲۰۰۸: ۱). بنابراین ژئوپلیتیک قطب شمال به‌عنوان یک گفتمان در حال ظهور است که مجموعه‌ای نسبتاً این‌رو از قدرت - دانش و شبکه‌ای از عناصر متعدد می‌باشد (Dittmer & Others, ۲۰۱۱: ۲۰۲). اما این منطقه دارای چالش‌های ژئوپلیتیکی عمده‌ای می‌باشد که طی دهه گذشته آشکار شده‌اند و از آن تحت عنوان «بحران قطب شمال»، «جنگ سرد جدید» و ... یاد می‌کنند. هدف این مقاله بررسی این چالش‌های ژئوپلیتیکی است.

۲- روش تحقیق

این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. اطلاعات و آمار مورد نیاز جهت انجام تحقیق با استفاده از روش کتابخانه‌ای و اینترنتی گردآوری شده است و تحلیل مطالب نیز به روش کیفی می‌باشد.

۳- چارچوب نظری تحقیق

۳-۱- قلمروسازی^۱

قلمروسازی، قلمروخواهی یا قلمروگستری که از تلاش انسان چه به‌صورت فردی و چه به‌صورت جمعی برای اعمال نظارت انحصاری بر بخش معینی از فضا حکایت دارد (Mirheydar, ۲۰۰۵: ۱۶). اساس نظری این مقاله را تشکیل می‌دهد. از دیدگاه کلزر قلمروسازی در وهله اول یک استراتژی برای محدود کردن و کنترل کردن و در نتیجه ساختن فضاهای جغرافیایی است (Kolers, ۲۰۰۹: ۴ & ۷۰). دلانی معتقد است قلمروسازی یک عنصر اساسی است که نشان می‌دهد چگونه جماعات انسانی، جوامع خودسامان کوچک و نهادهای خود را در فضا سامان می‌دهند (Delaney, ۲۰۰۵: ۱۰). از دیدگاه بلاکسل قلمروخواهی یا قلمروسازی به‌عنوان راهبرد استفاده شده از سوی اشخاص، گروه‌ها و سازمان‌ها برای اعمال قدرت بر بخشی از فضا و محتویات آن تعریف می‌شود، راهبردی

۱-Territoriality

که دربردارنده یک‌سری از ویژگی‌هایی است که سه مورد از آن بارزتر می‌باشد. نخست اینکه قلمروسازی شکلی از طبقه‌بندی، با استفاده از نواحی می‌باشد که هم شمول دارد و هم استثناء؛ دوم اینکه قلمروسازی می‌بایست قابلیت ارتباط داشته باشد به عبارت دیگر باید بتواند به صورت فیزیکی بر روی زمین نمایش داده شود یا به آسانی قابل نمایش گرافیکی بر روی نقشه باشد؛ و سوم اینکه حفظ قلمرو نیازمند قدرت اجرایی است، از طریق حضور فیزیکی نیروهای نظامی و یا از طریق تهدید ارجاع به قانون و یا پرهیز از پذیرش اقدامات و ادعاهای مستقیم (Blacksell, ۲۰۱۰: ۳۷-۳۸). به عبارت دیگر کنترل قلمرو ارتباط مستقیمی با میزان قدرت بازیگران دارد. بنابراین قلمروسازی، یک ساختار سیاسی انسان‌ساخت است که در پی تقسیم‌بندی فضا می‌باشد. قلمروخواهی ذاتاً سیاسی و یا ماهیتاً مشاجره‌آمیز است و بدون تقسیم بی‌رحمانه فضا به بخش‌های جداگانه و تخصیص انحصاری فضا وجود نداشته است (Ibid: ۳۸).

قلمروسازی در دریاها تفاوت‌هایی با فرایند قلمروسازی در خشکی دارد. قلمروهای دریایی در واقع تداوم قلمروهای خشکی در زیر آب است که بر اساس اصول و قواعد حاکم بر روابط بین‌الملل در محیط دریا شکل می‌گیرند. قلمروگستری کشورها در دریا خیلی دیرتر از خشکی صورت گرفت و جغرافیای سیاسی دریاها یک دانش نسبتاً متأخر است. ماهیت سیال آب، وجود عوامل و عناصر دریایی و پایبندی به قواعد حقوق بین‌الملل دریا و اعتقاد به اصل آزادی در دریا در این تأخیر نقش داشته‌اند و قلمروسازی در دریا را تحت تأثیر قرار داده‌اند (Mirheydar and Others, ۲۰۰۷: ۲-۳).



شکل شماره ۱: قلمروهای دریایی (Binns and others, ۲۰۰۳: ۶)

شکل شماره ۱ قلمروهای دریایی را نشان می‌دهد. قلمروهای دریایی به تدریج و با اهداف متفاوت به وجود آمدند. در ابتدا انگیزه اصلی کشورهای ساحلی برای ایجاد قلمرو دفاعی و نظامی بود. اما ایجاد قلمرو در بستر دریا که موجب شد منطقه‌ای به نام فلات قاره به وجود آید ناشی از انگیزه‌های اقتصادی بود (Mirheydar, ۲۰۰۷: ۳). اما به نظر می‌رسد که امروزه مسئله امنیت اهمیت بیشتری یافته است. ریشه این فرایند به این واقعیت بر می‌گردد که مرزهای دریایی کنونی بیشتر از قبل با مفهوم امنیت پیوند خورده‌اند و در امنیت استراتژیک، امنیت اقتصادی، امنیت مهاجرتی و امنیت اکولوژیکی کشورها نقش مهمی ایفا می‌کنند. در این شرایط جدید و در این دیدگاه جدید در مورد آن چه که امنیت دولت‌ها باید باشد؛ مرزهای دریایی علاوه به نقش خود به عنوان عناصری از کنترل قلمرو (مهاجرتی، نظامی و مالی-اقتصادی) را کسب کرده‌اند. به عبارت دیگر به گونه‌ای متناقض، در جهانی که بیشتر و بیشتر جهت تجاری و اقتصادی می‌یابد؛ مرزهای دریایی محتوای سیاسی به خود می‌گیرند (Vivero & Mateos, ۲۰۰۴: ۱۸۷). تلاش‌های دولت‌ها برای کشاندن خطوط مبدأ خود به سمت دریا نشان‌دهنده این مسئله می‌باشد و ناظر بر این است که دولت‌ها بیش از پیش نگران امنیت ملی خود می‌باشند و با ارائه تفسیری موسع از مفهوم امنیت، خواهان تحکیم موقعیت خود بر قلمروهای دریایی هستند (Mommtaz & Ranjbarian, ۱۹۹۶: ۹۱).

۲-۳- چالش ژئوپلیتیکی

چالش ژئوپلیتیکی عبارتست از ایجاد یک وضعیت برای یک دولت یا یک کشور بر پایه عوامل ثابت و متغیر ژئوپلیتیکی و متأثر کردن سیاست آن کشور با استفاده از متغیرهای و عوامل جغرافیایی. به عبارتی منفعل کردن سیاست و استراتژی ملی دیگر کشورها با کاربرد عوامل و ارزش‌های جغرافیایی، یا کاربرد جغرافیا علیه کشورهای رقیب (Hafeznia, ۲۰۰۶: ۱۲۲). الگوی عقلانی ماهیت رقابت را بین قدرت‌ها و کشورها بر پایه منافع ملموس و مادی همچون دسترسی به منابع طبیعی، انرژی و موقعیت ژئواستراتژیک یک منطقه تبیین می‌کند. بنابراین چالش‌ها در عصر جدید دارای محتوای کاملاً ملموس، عینی و ژئوپلیتیک می‌باشند. در واقع عوامل جغرافیایی چالش‌های ژئوپلیتیکی را برای کشورها ایجاد می‌کنند. در این بین این چالش‌ها از پایداری و تداوم نسبی برخوردار هستند؛ چرا که علل عمده آنها منابع طبیعی و موقعیت ژئوپلیتیکی می‌باشند که این عوامل برای سیاستمداران ملموس‌تر هستند. متخصصان جغرافیای سیاسی نیز همواره در طول تاریخ دولتمردان را به تسلط و به‌کارگیری سیاست‌های مناسب جغرافیایی تشویق می‌کردند تا از این راه اسباب برتری آن کشور را بر کشورهای دیگر فراهم کنند. این تجویز متخصصان در قرن بیستم تنها در عرصه نظر نبوده و در موارد بسیاری مصداق عملی به‌خود گرفته است. از آنجایی که پس از دوران جنگ سرد در زیر مجموعه مفهوم ژئوپلیتیک اهداف ژئواکونومیک بر اهداف ژئواستراتژیک برتری یافته است؛ سیاستمداران در عرصه بین‌المللی نیز در تلاش برای دستیابی به برتری‌های جغرافیایی، در راستای تقویت بنیه‌های اقتصادی و رسیدن به اهداف ژئوپلیتیکی خود هستند (Ahmadypour & Lashgari, ۲۰۱۰: ۲-۴).

در این میان در دنیای کنونی دریاها به‌طور روزافزونی توجه دولت‌ها و ملت‌ها را به‌خود جلب کرده است و رقابت در مورد آنها بسیار گسترده است. عرصه‌های دریاها در سطح، عمق، کف و زیر کف روز به روز بیشتر شناخته می‌شود و نیاز بشر به این چهار قلمرو در حال افزایش است (Hafeznia & Kaviani Rad, ۲۰۰۶: ۱۳۷) (شکل شماره ۲). قطب شمال نیز یکی از مهمترین مناطقی است که امروزه تمایلات قلمروخواهانه کشورهای ساحلی و غیرساحلی برسر تصاحب آن منجر به چالش‌های ژئوپلیتیکی مهمی شده است.

۴- محیط‌شناسی و یافته‌های تحقیق

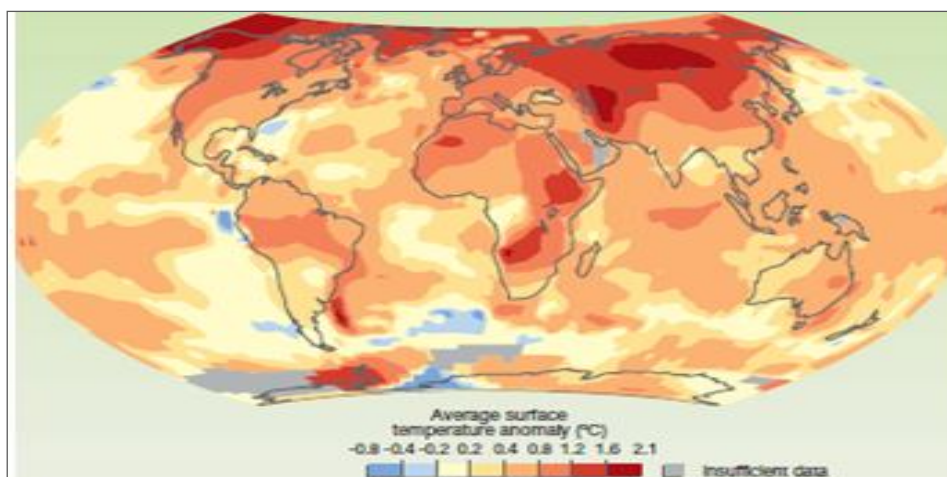
۴-۱- نگاهی به ویژگی‌ها و دلایل ژئوپلیتیکی اهمیت قطب شمال

رایج‌ترین و اساسی‌ترین تعریف از قطب شمال این است که یک منطقه خشکی و دریایی در دایره قطبی (دایره‌ای که عرض آن ۶۶.۳۴ درجه شمالی می‌باشد) است (Rourke, ۲۰۱۲: ۱). هشت کشور حاضر در دایره قطب شمال عبارتند از: آمریکا، کانادا، روسیه، نروژ، دانمارک، فنلاند، سوئد و ایسلند. کشورهای ساحلی قطب شمال نیز آمریکا، روسیه، کانادا، دانمارک (بواسطه گرینلند) و نروژ (نقشه شماره ۱).



نقشه شماره ۱: محدوده قطب شمال (Grindheim, ۲۰۰۹: ۱۱)

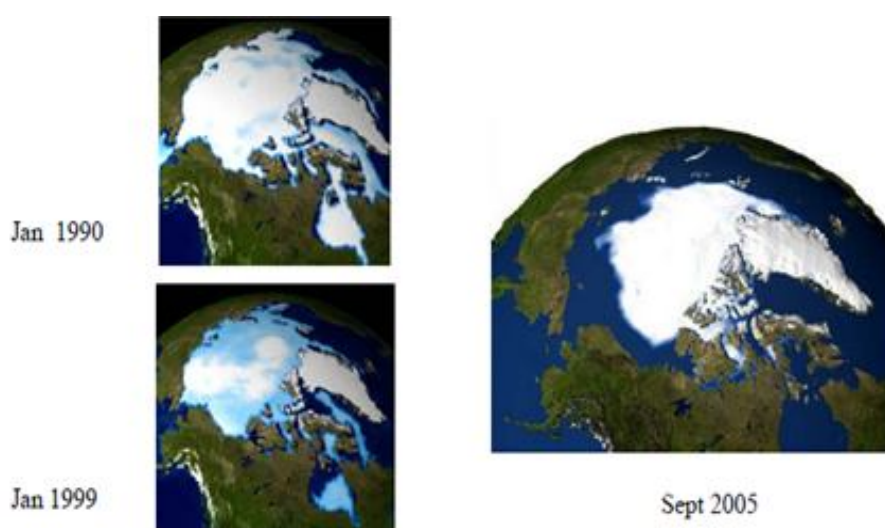
در قرن بیستم منطقه قطب شمال، منطقه‌ای با منافع نظامی بود که مورد استفاده ناتو و شوروی به‌عنوان پایگاهی برای زیر دریاها هسته‌ای و منطقه‌ای برای آزمایش موشک‌های بالستیک قاره پیما بود. اما با پایان یافتن جنگ سرد در اواخر قرن ۲۰ اهمیت استراتژیک خود را از دست داد. اما از دهه گذشته به لطف تغییرات آب و هوایی قطب شمال و دوباره اهمیت ژئوپلیتیکی پیدا کرده است (Gorenburg, ۲۰۱۱: ۱). قطب شمال در طول چند دهه گذشته حدود دو برابر بیشتر از بقیه جهان گرم‌تر شده است. نقشه شماره ۲ گویای این مطلب است.



نقشه شماره ۲: افزایش درجه حرارت سالیانه برای سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۵ (Sommerkorn & Hassol, ۲۰۱۰: ۸)

گرم شدن کره زمین باعث شده تا از میزان یخ‌های قطب شمال در نتیجه ذوب شدن آنها کاسته شود. نزدیک به ۴۰ درصد از یخ دریا در بین سال‌های ۱۹۷۰-۲۰۰۷ از بین رفته است (Sommerkorn & Hassol, ۲۰۱۰: ۸). مرکز داده‌های یخ و برف ملی آمریکا گزارش داده که متوسط گسترش یخ در سال ۲۰۰۷ حدود ۴/۱۳ میلیون کیلومتر مربع بوده است که در مقایسه با سال ۱۹۷۹ که ۶/۷۴ میلیون کیلومتر مربع بوده، کاهش چشمگیری داشته است. همچنین ضخامت یخ‌ها در این فاصله نیز کاهش یافته است (Schofield & Potts, ۲۰۱۲: ۳۷). مرکز ارزیابی تغییرات اقلیمی قطب شمال نیز تخمین زده که ۸ درصد میزان متوسط سالانه یخ دریا در ۳۰ سال گذشته کاهش یافته است که این میزان در مناطق نزدیک اقیانوس اطلس به ۲۰ درصد نیز می‌رسد. هیأت بین دولتی تغییرات اقلیمی (IPCC) بر اساس داده‌های ماهواره‌ای از سال ۱۹۷۸ نشان داده که متوسط سالانه وسعت یخ دریا در قطب شمال ۲.۷ درصد (۲.۱ تا ۳.۳ درصد) کاهش داشته است. که این امر در تابستان‌ها به میزان متوسط ۷.۴ درصد (۵ تا ۹.۸ درصد) بوده است. در نتیجه ثبات یخ‌های قطب شمال به خطر افتاده و مقدار کل آب‌های آزاد

افزایش یافته است. تغییرات یخ دریاها همچنین تأثیراتی را بر فراوانی و توزیع گونه‌های قطب شمال از جمله خوک و خرس قطبی همچنین، ماهی قزل‌آلا، گوزن کانادایی و گوزن شمالی دارد (Clarke, ۲۰۱۰: ۹). نقشه شماره ۳ ذوب یخ‌ها بین سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۰۵ را نشان می‌دهد.



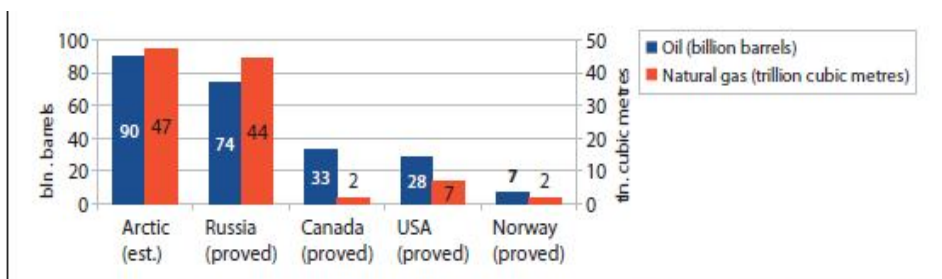
نقشه شماره ۳: ذوب شدن یخ‌ها بین سال‌های ۲۰۰۵-۱۹۹۰ (Huebert, ۲۰۰۸: ۶)

گرم شدن قطب شمال و آب شدن یخ‌های آن، از دو جهت باعث اهمیت ژئوپلیتیکی قطب شمال می‌شود: منافع اقتصادی نفت و گاز فلات قاره به‌ویژه به‌دنبال افزایش سریع قیمت‌های انرژی؛ و صرفه‌جویی در زمان و سوخت در نتیجه ایجاد مسیرهای جدید حمل و نقل دریایی (Antrim, ۲۰۱۱: ۱۸) در زیر به این دو مسئله پرداخته می‌شود:

الف: منابع انرژی

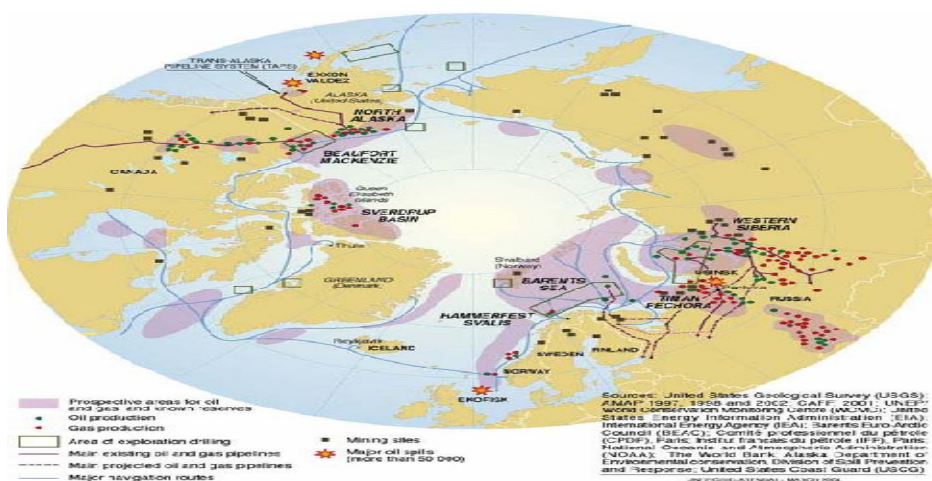
در حال حاضر قطب شمال یک دهم از تولید نفت و یک چهارم از تولید گاز جهان را بر عهده دارد که ۸۰ درصد تولید نفت و ۹۹ درصد تولید گاز از مناطق قطبی روسیه می‌باشد (Rowe, ۲۰۱۱: ۴). ذوب یخ‌ها امکان بهره‌برداری از منابع بیشتر را فراهم می‌کند. مرکز زمین‌شناسی

آمریکا در سال ۲۰۰۸ تخمین زده که بیش از ۷ میلیون کیلومتر مربع فلات قاره در قطب شمال وجود دارد. علاوه بر این تخمین زده شده که این مناطق کم عمق فلات قاره ممکن است از لحاظ جغرافیایی بزرگترین منطقه شناخته نشده ذخایر باقی مانده نفت را بر روی زمین تشکیل دهد (Schofield & Potts, ۲۰۱۲: ۳۹). نقشه شماره ۴ و نمودار شماره ۱ پراکندگی منابع انرژی و ذخایر اثبات شده کشورهای ساحلی قطب شمال را نشان می‌دهد.



Source: United States Geological Survey, July 2008, <http://pubs.usgs.gov/fs/2008/3049/fs2008-3049.pdf> (undiscovered resources of the Arctic); BP Statistical Review of World Energy June 2010 <http://www.bp.com/statisticalreview> (proved reserves of littoral states)

نمودار شماره ۱: میزان منابع گاز و نفت کشف نشده و ذخایر اثبات شده کشورهای ساحلی قطب شمال



نقشه شماره ۴: پراکندگی منابع انرژی در قطب شمال (Huebert, ۲۰۰۸: ۸)

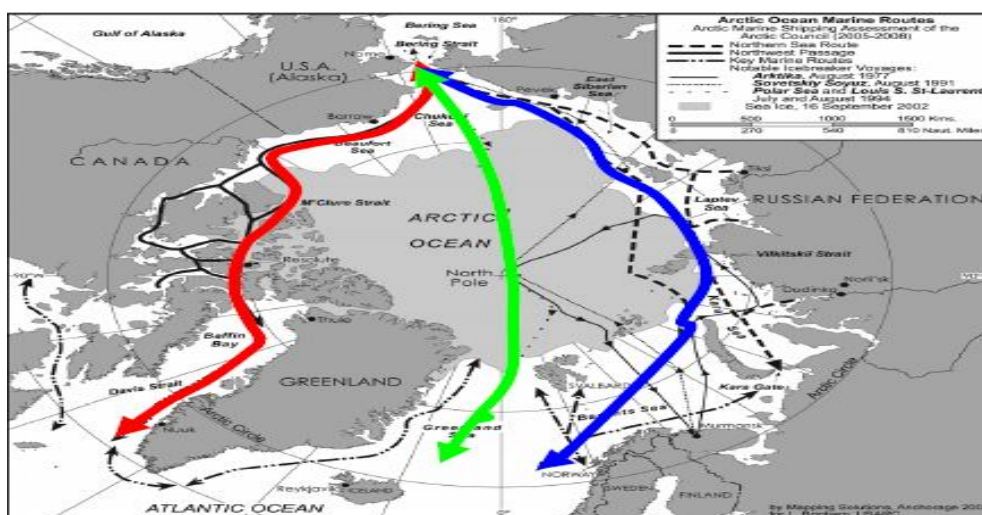
افزایش تقاضای جهانی برای نفت و گاز و افزایش قیمت این منابع اهمیت قطب شمال را بیشتر کرده است. سازمان زمین‌شناسی آمریکا تخمین زده است که قطب شمال دارای ۹۰ میلیارد بشکه ذخایر کشف نشده نفت، ۱۶۶۹ تریلیون فوت مکعب گاز طبیعی و ۴۴ میلیارد بشکه میعانات گازی می‌باشد. قطب شمال حدود ۱۳ درصد از ذخایر کشف نشده نفت جهان، ۳۰ درصد از ذخایر شناخته نشده گاز طبیعی و ۲۰ درصد از میعانات گاز جهان را در اختیار دارد. پیش‌بینی می‌شود که حدود ۸۴ درصد منابع قطب شمال در سواحل و در عمق کمتر از ۵۰۰ متر واقع شده است. حدود ۷۰ درصد از منابع کشف نشده نفت جهان در ۵ منطقه ژئولوژیکی: آلاسکای شمالی، حوزه امراسیاه^۱ حوزه ریفت گرینلند شرقی، حوزه بارتس شرقی و گرینلند غربی - کانادای شرقی قرار دارند. تخمین زده می‌شود که بیش از ۷۰ درصد از گاز طبیعی کشف نشده در سه حوزه سیبری غربی، بارتس شرقی و آلاسکای قطبی قرار دارد (Nopens, ۲۰۱۰: ۲).

ب: مسیرهای دریایی جدید

ذوب شدن یخ‌ها کشتیرانی را در قطب شمال امکان‌پذیر می‌کند و به این ترتیب مسیرهای دریایی و تجاری جدیدی در قطب شمال به وجود خواهد آمد (Ibid). در سال ۲۰۰۸ در قطب شمال برای اولین بار در تاریخ معابری در شمال شرقی و شمال غربی در نتیجه عاری شدن از یخ ثبت شده است (Sommerkorn & Hassol, ۲۰۱۰: ۸) (نقشه شماره ۵). باز شدن معابر شمال شرقی و شمال غربی قطب شمال با کاهش دادن مسیرهای دریانوردی تجارت و ژئوپلیتیک جهانی را تغییر می‌دهد. با استفاده از گذرگاه شمال شرقی بین اروپا و ژاپن برای کشتی‌ها تقریباً ۴۵۰۰ مایل دریایی کاهش مسافت نسبت به استفاده از کانال سوئز به وجود می‌آید. همچنین برای کشتی‌هایی که از کانال پاناما به اروپا سفر می‌کنند با استفاده از گذرگاه شمال غربی ۲۰۰۰ مایل کاهش مسافت به وجود می‌آید. علاوه بر این باز کردن مسیرهای دریایی امکان اجتناب از نقاط انسداد بحرانی به ویژه در خاورمیانه، شاخ آفریقا و جنوب شرق

^۱-Amerasiah

آسیا را فراهم می‌کند (۲: ۲۰۱۰، Nopens).



نقشه شماره ۵: مسیرهای دریایی قطب شمال (۸: ۲۰۱۱، Berkman)

۲-۴- کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاها و کشورهای ساحلی قطب شمال

سومین کنوانسیون بین‌المللی حقوق دریاها که در سال ۱۹۸۲ به تصویب رسید، امروزه به‌عنوان یک سند قانونی و حقوقی رسمیت بین‌المللی داشته و ناظر بر رفتار دولت‌ها نسبت به محیط‌های دریایی و روابط فی مابین است (Hafeznia & Kaviani Rad, ۲۰۰۶: ۱۴۳). قطب شمال یک دریای آزاد می‌باشد که کشورهای ساحلی آن تنها می‌توانند بر اساس کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاها به قلمروسازی و افزایش قلمروهای دریایی خود بپردازند. همه کشورهای ساحلی قطب شمال به‌جز آمریکا عضو کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاها ۱۹۸۲ هستند. آمریکا این کنوانسیون را به امضاء رسانده است اما آن را تصویب نکرده است. بنابراین تا زمانی که این کنوانسیون را به تصویب نرساند، نمی‌تواند ادعاهای خود را به کمیسیون تحدید حدود فلات قاره تحویل بدهد. از سال ۱۹۸۲ تاکنون مجلس سنای آمریکا بارها سعی کرده این قانون را تصویب کند اما به‌دلیل مخالفت برخی نمایندگان تاکنون موفق نشده است. مخالفت‌های جدی به‌ویژه توسط جمهوری خواهان در این زمینه صورت گرفته است چرا که

اعتقاد دارند این امر آزادی عمل آمریکا در زمینه‌هایی مانند حرکت ناوهای نظامی در آبهای بین‌المللی، مین‌گذاری در کف دریاها و ماهیگیری در آب‌های آزاد را محدود می‌کند، اما امروزه پشتیبانی از تصویب کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاها به‌منظور حمایت از منافع آمریکا در قطب شمال صورت می‌گیرد (Nopens, ۲۰۱۰: ۶).

۳-۴- جوامع بومی قطب شمال و تغییرات اقلیمی

همه کشورهای ساحلی قطب شمال دارای مردمان بومی هستند که سالها قبل از ورود مهاجران اروپایی ساکن این منطقه بوده‌اند. اینویت‌ها یا اسکیموهای بومی آمریکا، کانادا، دانمارک و فدراسیون روسیه در بالاترین عرض‌های شمالی سیاره زمین واقع شده‌اند. جوامع بومی برای حداقل یک هزار سال در این منطقه ساکن بوده‌اند (Kilinski, ۲۰۰۹: ۳۸۴). با این وجود در قطب شمال اینویت‌ها فاقد توده جمعیتی که دیگر نهادهای قبیله‌ای دارند می‌باشند. تخمین زده می‌شود جمعیت اینویت‌های جهان در مجموع ۱۵۰ هزار نفر باشند (Zellen, ۲۰۰۹: ۱۳). در حال حاضر مردمان بومی ساختارهای سیاسی متفاوتی دارند و همچنین روابطشان با حکومت‌های ملی متفاوت است. برخی از گروه‌های بومی در چارچوب ساختار ملی اداره می‌شوند مثل کانادا و آمریکا؛ برخی دیگر نیز دارای نهادهای خاص می‌باشند، مانند پارلمان سامی در نروژ، فنلاند و سوئد؛ در برخی نواحی نیز حکومت بومی برقرار است مانند گرینلند، قلمرو نوناووت^۱ در کانادا و شیب شمالی و شهرک شمال غربی آلاسکا. کنترل ارضی، مالکیت و ادعاها نیز در میان مردم بومی قطب متفاوت می‌باشند، مانند حقوق مربوط به ماهیگیری، شکار و منابع. مردم بومی نیز روابط سیاسی خاصی با حکومت‌های ملی و محلی و مالکیت و ادعای آنها در مورد زمین دارند (Rourke, ۲۰۱۲: ۳۰-۳۱). اینویت‌ها مانند بسیاری دیگر از گروه‌های بومی، رابطه صمیمی با محیط فیزیکی‌شان دارند. امرار معاش و فرهنگ‌شان وابسته به محیط طبیعی به‌ویژه یخ و برف است (Clarke, ۲۰۱۰: ۵). اثرات تغییرات آب و هوایی تهدیدی برای معیشت سنتی جوامع بومی است. زندگی در قطب شمال وابسته به حرکت

۱ - Nunavut

می‌باشد و این که یخ دریا جدایی‌ناپذیر از این حرکت است. اینویته‌ها مردمی عشایر هستند که از زمان‌های قدیم در قطب شمال زندگی کرده‌اند: کل فرهنگ و هویت اینویته‌ها بر اساس حرکت آزاد در زمین می‌باشد، آنها در تهیه غذا، به‌دست آوردن مواد جهت لباس‌های سنتی، و به‌طور کلی برای حفظ میراث فرهنگی غنی خود به جابجایی آزاد در سراسر مرزها وابسته‌اند. اینویته‌ها به‌طور موقت به خارج از سکونتگاه‌های خود برای برداشت منابع، که گاهی اوقات آنها را معامله تهاتری می‌کنند، حرکت می‌کنند. این حرکت بر روی یخ دریا صورت می‌گیرد که آنها را احاطه کرده و متصل به جوامع اینویته است. این امر نه تنها بر اهمیت جابجایی و حرکت در مقابل مفهوم تفکیک فضا به حوزه‌های مستقل تأکید می‌کند بلکه همچنین تقسیم مرکزی فضای خشکی و فضای دریایی را که حاکی از وجود تمایز بین مرزهای دریایی و خشکی است، مورد سوال قرار می‌دهد (Strandsbjerg, ۲۰۱۰: ۱۰-۱۹). گزارش‌های علمی نشان می‌دهد که شدیدترین اثرات انسانی تغییرات اقلیمی مربوط به اینویته‌های قطب شمال می‌باشد. اثرات کنونی تغییرات اقلیمی در قطب شمال شدید است. پیش‌بینی شده که گرم شدن کره زمین فرهنگ به اشتراک‌گذاری غذا و شکار اینویته‌ها در نتیجه کاهش یخ دریا و در نتیجه کاهش و یا منقرض شدن حیواناتی که وابسته به یخ دریا هستند، را به احتمال زیاد مختل یا نابود می‌کند. به‌عنوان یک نتیجه از نازک شدن یخ‌های قطب شمال، گونه‌های دریایی مانند خرس قطبی تا سال‌های ۲۰۷۰-۲۰۹۰ در معرض انقراض قرار خواهند داشت. گزارش چهارم هیأت بین‌دولتی تغییرات اقلیمی تکرار این یافته‌ها می‌باشد: جوامع انسانی قطب شمال هم‌اکنون با تغییرات اقلیمی سازگارند اما گسترش و فشارهای داخلی ظرفیت سازگاری را به چالش می‌کشد (Clarke, ۲۰۱۰: ۴-۱۱). در نتیجه مردمان بومی قطب شمال با مشکلات اقتصادی و فرهنگی بسیاری مواجه می‌باشند از جمله نقل و مکان اجباری بر اثر سیل‌های ساحلی و از دست دادن منابع غذایی به‌دلیل کم شدن جمعیت شیر ماهیها و خرس‌های قطبی. در واقع اثرات تغییرات اقلیمی برای این گروه مشخص‌تر و ویژه‌تر می‌باشد چرا که به‌طور مثال هنجارهای فرهنگی بر اساس اقلیم منطقه، یخ، برف، گیاهان و جانوران وابسته به این منطقه شکل گرفته است (Kilinski, ۲۰۰۹: ۳۸۴).

۵- تجزیه و تحلیل

در طول جنگ سرد بسیاری از تحلیلگران قطب شمال را به‌عنوان یک تقاطع استراتژیکی بین شرق و غرب تا حدودی شبیه دریای مدیترانه در دوران کلاسیک می‌دانستند. قطب شمال که میان دو ابرقدرت قرار گرفته بود همچنین تا حدود زیادی شبیه صحرای سینا بین مصر و اسرائیل عمل می‌کرد. سینا یک مانع بسیار نفوذپذیر نسبت به قطب شمال و آسیب‌پذیرتر بوسیله ارتش مکانیزه و آموزش دیده در هنر جنگ بیابانی بود. قطب شمال نیز به‌عنوان یک مانع مشابه بیابانی بین روسیه و آمریکای شمالی عمل می‌کرد (Zellen, ۲۰۰۹: ۳ & ۱۴). اما تغییرات اقلیمی و آب‌شدن یخ‌های قطب شمال، وزن ژئوپلیتیکی این منطقه را افزایش داده است. پیش‌بینی می‌شود که تا آخر دهه ۲۰۳۰ قطب شمال عاری از یخ گردد. با ذوب شدن یخ‌ها امکان بهره‌برداری از منابع طبیعی بخصوص هیدروکربن‌ها (که پیش‌بینی می‌شود ۲۵ درصد از ذخایر ناشناخته هیدروکربن جهان را در خود جای داده است) به‌وجود می‌آید. همچنین مسیرهای دریایی که از ذوب این یخ‌ها ایجاد می‌شوند باعث اهمیت یافتن منطقه قطب شمال می‌شود. به این ترتیب تغییرات اقلیمی و ذوب شدن یخ‌ها فراهم‌کننده فرصت‌های جدیدی برای ۵ کشور ساحلی و همچنین برای سایر قدرت‌های بزرگ می‌باشد (Nopens, ۲۰۱۰: ۱)؛ بنابراین امروزه برای مردم سراسر جهان، قطب شمال واقعاً مهمتر از آن چیزی است که تا به حال فکر کرده‌اند. به همین دلیل است که درک قطب شمال به‌عنوان مکانی از محیط بین‌المللی و ارتباط آن با مابقی جهان از اهمیت حیاتی برخوردار است (Zellen, ۲۰۰۹: ۴). به‌ویژه اینکه در قرن کنونی نقش‌آفرینی و موقعیت کشورها و مناطق جغرافیایی در گرو توان اقتصادی است که به موجب آن بازیگران به‌عنوان تولیدکننده، یا توزیع‌کننده یا بازیگر تسهیل‌کننده توزیع یا حلقه‌های مکمل نظام اقتصاد جهانی عمل می‌کنند (Nami & Abassi, ۲۰۰۹: ۴۲). اما بررسی دقیق‌تر وضعیت کنونی قطب شمال حاکی از این است که این منطقه با چالش‌های ژئوپلیتیکی مهمی مواجه می‌باشد. در ادامه به مهمترین چالش‌های قطب شمال پرداخته می‌شود:

۵-۱- اختلافات ارضی و ادعاهای متداخل کشورهای ساحلی

در قطب شمال، بر روی زمین، مسائل مربوط به حاکمیت عمدتاً حل و فصل شده و امروزه منازعه‌ای در منطقه در رابطه با قلمرو خشکی وجود ندارد، اما مسائل مربوط به گسترش حق حاکمیت در ایجاد قلمروها در دریا وجود دارد. با تصویب کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریا که یک قانون اساسی حقوقی برای دریاهای بین‌المللی نامیده می‌شود، مجموعه‌ای از شرایط برای گسترش حقوق حاکم در دریا فراتر از منطقه دریای سرزمینی قدیم به وجود آمده است (Strandsbjerg, ۲۰۱۰: ۱۰-۱۵). بنابراین اگرچه هیچ رژیم خاصی برای قطب شمال وجود ندارد، چارچوب حقوقی بین‌المللی گسترده‌ای را می‌توان برای این منطقه استفاده کرد. کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاهای سازمان ملل متحد جامع‌ترین چارچوب برای بررسی مسائل قطب شمال می‌باشد و راه‌حل‌های دقیقی برای حل و فصل اختلافات مرزی و ادعاهای راجع به قلمروهای دریایی و بهره‌برداری از منابع طبیعی ارائه می‌دهد (Nopens, ۲۰۱۰: ۳).

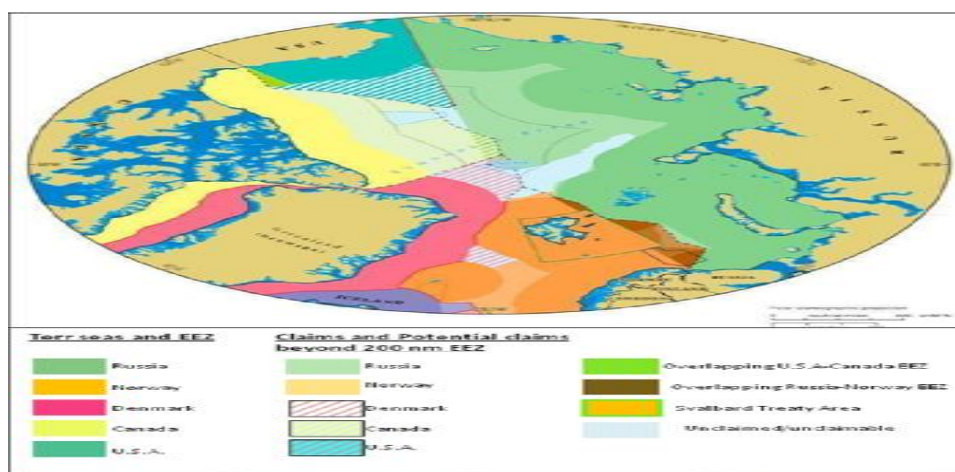
چهار اختلاف عمده ارضی حل نشده در قطب شمال وجود دارد:

- ۱- کانادا مدعی است که گذرگاه شمال غربی آبراه داخلی آن می‌باشد و بدین ترتیب جزء قلمرو کانادا و تحت نظارت و کنترل آن خواهد بود. ایالات متحده، اتحادیه اروپا و دیگر کشور نیز ادعا می‌کنند که این گذرگاه به مانند تنگه‌های بین‌المللی بین دو دریای آزاد می‌باشد؛
- ۲- ایالات متحده و کانادا در حال مذاکره بر سر مرز خود در دریای بوفورت^۱ هستند؛
- ۳- ایالات متحده و روسیه در سال ۱۹۹۰ توافقنامه‌ای در مورد دریای برینگ به امضاء رساندند که مجلس سنای آمریکا این پیمان را در سال بعد تصویب کرد اما دوماً روسیه آن را تصویب نکرده است؛
- ۴- اختلافات کانادا و دانمارک در مورد جزیره هانس که قطعه‌ای کوچک بین گرینلند و کانادا می‌باشد (Rourke, ۲۰۱۲: ۱۳-۱۴).

در قطب شمال مهمترین ادعاها مربوط به فلات قاره می‌باشد (نقشه شماره ۷). ماده (۱) ۷۶ کنوانسیون ۱۹۸۲ مقرر می‌کند: «فلات قاره دولت ساحلی متشکل است، از بستر و زیر بستر مناطق زیر آب در ماورای دریای سرزمینی، در امتداد دامنه طبیعی قلمرو زمینی کشور تا لبه

۱ - Beaufort

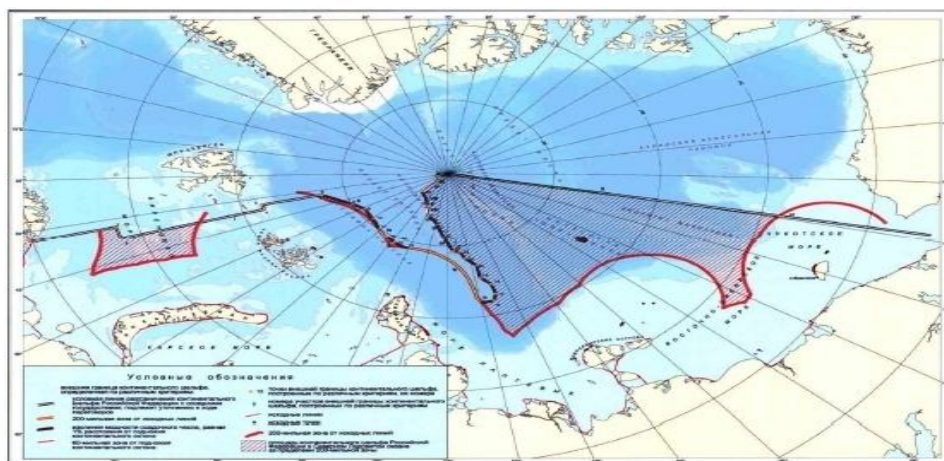
بیرونی حاشیه قاره؛ یا در مواردی که لبه بیرونی تا این مسافت نباشد تا مسافت ۲۰۰ مایل دریایی از خطوط مبدأ که برای تعیین عرض دریای سرزمینی استفاده می‌شود» (Mirheydar, ۱۹۳: ۲۰۰۵). همچنین در این قانون مقرر شده است که مرز فوق‌الذکر یا نباید از ۳۵۰ مایل دریایی از خط مبدأ دریای سرزمینی بیشتر باشد و یا از ۱۰۰ مایل دریایی از عمق ۲۵۰۰ متری بیشتر نشود (ماده (۵) ۷۶ کنوانسیون ۱۹۸۲). بدین ترتیب تمامی حاشیه قاره تحت صلاحیت ملی قرار می‌گیرد. حقوق حاکمه دولت ساحلی تمامی منابع طبیعی فلات قاره را در بر می‌گیرد. یعنی: منابع معدنی و سایر منابع غیرجاندار بستر و زیر بستر دریا و همچنین موجودات جاندار از طبقه بی‌حرکت‌ها، یعنی جاندارانی که در مرحله قابل بهره‌برداری در روی یا زیر بستر دریا بی‌حرکت‌اند و یا جزء در تماس دائم جسمی با بستر یا زیر بستر قادر به حرکت نیستند (ماده (۴) ۲-۱۹۵۸ و ماده (۴) ۷۷-۱۹۸۲) (Churchii & Lowe, ۲۰۰۴: ۲۱۳). وظیفه تعیین حدود دریاها به عهده کمیسیون تعیین حدود فلات قاره سازمان ملل می‌باشد. کمیسیون محدوده فلات قاره از ۲۱ نماینده تشکیل یافته است که برای ۵ سال انتخاب می‌شوند. کشورهای محصور در خشکی در این کمیسیون نماینده ندارند. این کمیسیون دو جلسه در سال برگزار می‌کند که هر کدام از آنها ۵ تا ۶ هفته طول می‌کشد. این کمیسیون بر اساس ماده ۷۶ کنوانسیون عمل می‌کند. بر اساس ماده ۷۶ کشورهای ساحلی حق دارند ادعای فراتر از ۲۰۰ مایل دریایی فلات قاره داشته باشند به شرطی که با کشورهای همسایه تداخل نداشته باشد و محاسبات دقیق ارضی و نقشه‌برداری دقیق از کف دریا یا اقیانوس صورت گرفته باشد (Dodds, ۲۰۱۰: ۶۴-۶۶). از طرف دیگر چنانچه کشورهای ساحلی قطب شمال بتوانند محدوده فلات قاره خود را گسترش و به تصویب کمیسیون محدوده فلات قاره برسانند بقیه قطب شمال به منطقه میراث مشترک بشریت تعلق می‌گیرد که به همه کشورهای جهان تعلق دارد و بهره‌برداری از منابع طبق کنوانسیون ۱۹۸۲ می‌باشد، که این امر زمینه‌ساز منازعات شدیدی در منطقه می‌باشد.



نقشه شماره ۶: ادعاهای کشورهای ساحلی قطب شمال (۶: ۲۰۱۰، Nopens)

ذخایر موجود قطب شمال کشورهای ساحلی آن را به تلاش برای افزایش حاشیه قاره خود وا داشته است. چرا که بر اساس ماده ۷۶ حاشیه قاره می‌تواند فراتر از ۲۰۰ مایل باشد (Rourke, ۲۰۱۲: ۲۱). بر همین اساس همه کشورهای ساحلی ادعاهای مطابق با کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاها شامل ۱۲ مایل دریای سرزمینی و ۲۰۰ مایل منطقه انحصاری اقتصادی را دارند (Schofield & Potts, ۲۰۱۲: ۴۴).

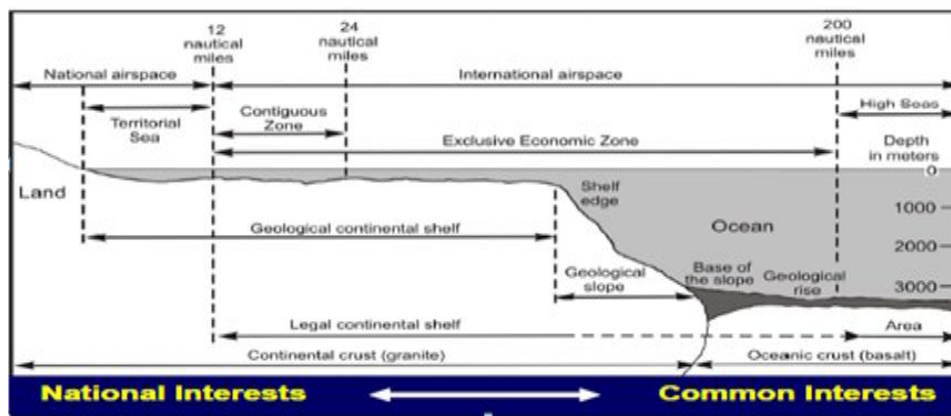
پیچیده‌ترین مسئله در قطب شمال ادعاهای روسیه، کانادا و دانمارک در مورد فلات قاره می‌باشد. طرح تحویل داده شده به کمیسیون توسط روسیه شامل ادعای این کشور بر بخش بزرگی از قطب شمال بر اساس این فرض بوده است که لومونسوف و آلفا- مندلیف جزئی از فلات قاره روسیه می‌باشند. روسیه در سال ۲۰۰۱ ادعای رسمی خود را مبنی بر تعلق ۱/۲ میلیون کیلومتر مربع (۴۶۰ هزار مایل مربع) از قطب شمال را بر اساس خط الرأس لومونسوف و مندلیف به سازمان ملل ارائه داد. این منطقه مورد ادعا برابر با وسعت سه کشور آلمان، ایتالیا و فرانسه می‌باشد (Cohen & Others, ۲۰۰۸: ۸) (نقشه شماره ۷). کانادا و دانمارک بلافاصله مخالفت خود را با محدوده فلات قاره مورد ادعای روسیه اعلام کردند. دانمارک ادعا می‌کند که رشته کوه لومونسوف بخشی از امتداد اراضی تحت مالکیت دانمارک در جزیره گرینلند می‌باشد (Nopens, ۲۰۱۰: ۱-۵).



نقشه شماره ۷. محدوده فلات قاره مورد ادعای روسیه و ارائه شده به سازمان ملل متحد

از دیگر اختلافات موجود بر سر فلات قاره در قطب شمال می‌توان به مشاجره مربوط به به‌منظوری از فلات قاره سوالبارد^۱ اشاره کرد. معاهده مربوط به مجمع‌الجزایر اسپیتز برگن در ۹ فوریه ۱۹۲۰ حاکمیت را به نروژ داده است. اما شرکای پیمان با حقوق برابر به بهره‌برداری از منابع آن می‌پردازند. نروژ ادعا می‌کند که پیمان تنها به زمین و دریای سرزمینی سوالبارد اشاره دارد نه به منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره. اما روسیه به پوشش تمام مناطق مربوط به سوالبارد اشاره می‌کند. در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶ نروژ ادعای خود را برای گسترش منطقه انحصاری اقتصادی در چاله لوپ در حوزه نانسن غربی و چاله بنانا به کمیسیون تعیین حدود فلات قاره تحویل داد. در مارس ۲۰۰۹ این استراتژی دوباره با عنوان «ساخت بلوک‌های جدید در شمال» انتشار یافت. این کشور تأکید می‌کند که حقوق بین‌الملل و کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاها همه قوانین لازم را برای حل مسائل در آینده را فراهم می‌کنند (Strandsbjerg, ۲۰۱۰: ۱۷).

۱-Svalbard



شکل شماره ۲: موقعیت قلمروهای دریایی - منافع ملی و بین‌المللی (Berkman, ۲۰۱۱)

۲-۵- اختلاف بر سر نحوه عبور و مرور از گذرگاه‌های دریایی

مسیرها و گذرگاه‌های شمال شرقی و شمال غربی در اثر ذوب یخ‌ها اهمیت ژئوپلیتیکی زیادی می‌یابند اما این مسیرها بخصوص گذرگاه شمال غربی، مورد ادعای کشورهای کانادا و روسیه می‌باشند. به طوری که کانادا گذرگاه شمال غربی را آبهای داخلی خود می‌داند و معتقد است، کشورهای دیگر حق عبور از آن را ندارند (Dodds, ۲۰۱۰: ۶۵). دولت هارپر معتقد است، کانادا باید حاکمیت خود را بر این قسمت نشان دهد و دیگران را از جمله آمریکا متقاعد کند که این گذرگاه بخشی از کاناداست. کانادا معتقد است که اگر گذرگاه شمال غربی به‌عنوان یک تنگه بین‌المللی شناخته شود، آن وقت همه بازیگران دولتی و غیردولتی بدون ترس و بدون نیاز به اخذ مجوز از کانادا از این گذرگاه عبور خواهند کرد و این برای کانادا خطرناک است. روسیه نیز در مورد گذرگاه شمال شرقی مدعی است که دیگر کشورها باید از روسیه اجازه عبور را بگیرند و حق عبور را بپردازند (Dittmer & Others, ۲۰۱۱: ۲۱۰). در حالی که آمریکا موافق با حق ناوبری آزاد و روسیه مخالف آن می‌باشد (Gorenburg, ۲۰۱۲: ۱۳). همچنین غربی‌ها با استفاده از این گذرگاهها در صدد هستند تا از وابستگی خود به گذرگاه‌هایی چون تنگه هرمز و کانال سوئز و خطرات مربوط به آنها جلوگیری کنند؛ اما گذرگاه‌های قطبی خود منبع تهدیدی برای کشورهای ساحلی قطب شمال هستند. محقق کانادایی مایکل بایرز می‌گوید «گذرگاه

شمال غربی اگر از یخ آزاد گردد، محل ورود مواد مخدر، اسلحه و مهاجران غیرقانونی خواهد شد. که شواهدی از این امر وجود دارد (Dodds, ۲۰۱۰: ۶۵).

۳-۵- افزایش قدرت روسیه

امروزه در ذهن بسیاری از اندیشمندان، ژئوپلیتیک انرژی جایگزین ژئوپلیتیک سنتی شده است. هم‌اکنون در روسیه نفت و گاز به‌جای ارتش و نیروی دریایی اهمیت زیادی یافته است (۱۶: ۲۰۰۸, Trenin). رهبران روسیه، قطب شمال را به‌عنوان یک منبع بالقوه اقتصادی، استراتژیکی و یک مسیر بالقوه تجاری - دریایی در نظر گرفته‌اند. منابع طبیعی روسیه در قطب شمال به هیدروکربن‌ها محدود نمی‌شود. به گفته دبیر شورای امنیت روسیه، قطب شمال در حاضر بیش از ۹۰ درصد از نیکل، کبالت و پلاتین روسیه را تأمین می‌کند. همچنین ۶۰ درصد از مس، ۹۰ درصد از الماس و ۲۴ درصد از طلای روسیه در قطب شمال استخراج می‌شوند. علاوه بر این روسیه در قطب شمال دارای ذخایر قابل توجهی از نقره، تنگستن، منگنز، قلع، کروم و تیتانیوم و همچنین یکی از بزرگترین معادن فسفات جهان می‌باشد (۲۰۱۲, Rourke). مسیرهای دریایی جدید قطب شمال وزن ژئوپلیتیک روسیه را به‌شدت افزایش می‌دهد. روسیه به‌دنبال توسعه ارتباطات و زیرساخت‌های حمل و نقل دریایی برای اتصال اروپا و آسیا می‌باشد (۱-۵: ۲۰۱۰, Nopens) و امیدوار است که با توسعه مسیر شمالی به رقابت با کانال سوئز در تجارت دریایی بپردازد. اهمیت این مسیر برای روسیه از این جهت است که مسیر آسیا به اروپا را به‌طور قابل توجهی کوتاه‌تر از مسیر کانال سوئز و دماغه امیدنیک می‌کند. علاوه بر این در این مسیر خطرات دزدان دریایی سواحل سومالی و تنگه مالاکا وجود ندارد (۱۱: ۲۰۱۱, Gorenburg). استفاده از مسیرهای دریایی جدید باعث خواهد شد که روسیه دیگر در معرض انزوا و محاصره جغرافیایی قرار نداشته باشد. در عین حال این تغییرات روسیه را نیازمند آن می‌کند که ارتباط نزدیکتری با شبکه‌های مالی و تجاری جهانی و مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی داشته باشد؛ که این امر نیز نیازمند هماهنگی با حمل و نقل بین‌المللی، امنیت و مقررات زیست محیطی می‌باشد. در این بازی ژئواستراتژی جدید، روسیه نقش یکی

از قدرت‌های دریایی ریملند را بازی می‌کند و به‌عنوان محور جغرافیایی جدید در میان قدرت‌های بزرگ است (Antrim, ۲۰۱۱: ۱۶). بنابراین این امر موقعیت روسیه را به‌عنوان ارائه دهنده انرژی جهان و دسترسی آزاد به اقیانوس‌های جهان ارتقاء می‌دهد.

در این مورد چالش عمده این است که بیشترین منابع انرژی قطب شمال در بخش روسیه قرار گرفته است چرا که انرژی نقش کلیدی را در جهت‌گیری مجدد روسیه از طرفداری از غرب به یک قدرت مستقل بزرگ داشته است (Trenin, ۲۰۰۸: ۱۷). با توجه به تخمین‌های صورت گرفته بیش از ۷۰ درصد از ذخایر کشف نشده و اثبات شده انرژی قطب شمال را گاز طبیعی تشکیل می‌دهد که در بین تمام انرژی‌های بیشترین نقش‌پذیری سیاسی را دارد و می‌توان از آن به‌عنوان یک ابزار سیاسی استفاده کرد. تقریباً تمام منابع گاز طبیعی قطب شمال (حدود ۱۵۵۰ تریلیون فوت مکعب) در سواحل روسیه در عمق کمتر از ۵۰۰ متر واقع شده است (Pilyavsky, ۲۰۱۱: ۱). این امر موقعیت روسیه را به‌عنوان یک تأمین‌کننده غالب گاز ارتقاء می‌دهد. روسیه از منابع عظیم گاز خود استفاده مناسب را برده است و با استفاده از آن نه تنها به احیای قدرت خود پرداخته است بلکه اروپا را با استفاده از همین ابزار در وضعیت فرودست قرار داده است. روسیه نقش رهبری جهان را در صادرات نفت و گاز بر عهده دارد و ارزیابی صورت گرفته از ذخایر قطب شمال جایگاه روسیه را به‌عنوان تأمین‌کننده عمده انرژی در دهه‌های آینده بخصوص در رابطه با اروپا تضمین می‌کند. اگر روسیه در این زمینه موفق شود، این کشور از نظر ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مدرنیزه می‌شود و در نتیجه بار دیگر می‌تواند به یک ابر قدرت تبدیل شود. امروزه بسیاری از اروپایی‌ها به این درک رسیده‌اند که اتکای بیش از حدشان به انرژی روسیه به‌ویژه در زمینه گاز به‌عنوان یک تهدید محسوب می‌شود. برخی معتقدند، روسیه با استفاده از انرژی به‌عنوان سلاح سیاسی، تأمین‌کننده قابل اعتماد انرژی نمی‌باشد. بسیاری از ناظران اظهار دارند که وابستگی اتحادیه اروپا به انرژی روسیه، دست اروپا را در پاسخ و واکنش نسبت به بحران‌های به‌وجود آمده بسته است (Barysch, ۲۰۰۸: ۲-۴).

۴-۵- افزایش نظامی‌گری در قطب شمال

تغییر در ژئوپلیتیک قطب شمال با نگرانی‌های امنیتی - نظامی همراه می‌باشد چرا که به مکانی جهت اکتشاف منابع طبیعی و ادعاهای مربوط به حاکمیت و استقلال تبدیل شده است (۸: ۲۰۱۰, Strandsbjerg). در واقع ذوب شدن یخ‌های قطب شمال تحریک کننده یک مسابقه و رقابت شدید در منطقه است. هر کدام از کشورهای ساحلی در صدد هستند تا بخشی از قطب شمال را تصاحب کنند. عناوین و سرتیترهای چون «بحران قطب شمال»، «جنگ سرد جدید»، «تصرف زمین‌های قطب شمال»، «کانادا با عجله و اشتیاق به قطب شمال می‌پیوندد» و «حمله به بستر دریا» آشکارا بازتاب رقابت، منازعه و بحران در قطب شمال می‌باشد (Nopens, ۲۰۱۰: ۱-۵).

در این بین روسیه بیشتر از دیگر کشورها تلاش می‌کند. روسیه پتانسیل‌های چندگانه قطب شمال را تشخیص داده و به سرعت به دنبال منافع ملی خود است، همان‌گونه که ذکر شد روسیه نه تنها بخش عمده‌ای از قطب شمال را ادعا می‌کند بلکه به دنبال دستیابی به حاکمیت حقوقی بیشتر به منظور بهره‌برداری از منابع طبیعی آن است (Ibid)؛ روسیه به طور فزاینده‌ای میل به نشان دادن قدرتش در منطقه را دارد. آرتور چیلین گاروف از کاشفان قطبی و نماینده دوما بیان کرده که: «افتخار می‌کنیم امپراطوری بزرگ قطب شمال می‌باشیم. قطب مال ماست و حضور ما باید در آنجا قابل مشاهده باشد چرا که برای روسیه استراتژیک و دارای اهمیت حیاتی است» (Ibid: ۱-۳). استراتژی امنیت ملی فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۲۰ اشاره به افزایش رقابت برای دسترسی به منابع انرژی به‌ویژه در قطب شمال دارد، که این رقابت ممکن است به رویارویی نظامی تبدیل شود. روسیه منافع خود را با استفاده از قدرت نظامی و ابزارهای دیپلماسی مانند کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاها دنبال می‌کند و برای دسترسی به اهداف خود نیروهای مسلح و گارد ساحلی را در منطقه قطب شمال جهت تضمین امنیت نظامی در شرایط متغیر سیاسی و نظامی مستقر کرده است (Ibid: ۱-۵). در سال ۲۰۰۷ روسیه یک پرچم از جنس تیتانیوم را در بستر قطب شمال نصب کرد. در همان زمان مقامات روسی علناً شروع به بحث در مورد افزایش حضور نظامی خود در قطب شمال کردند. این اقدامات موجب

نگرانی کشورهای دیگر شد (Gorenburg, ۲۰۱۱: ۱۲)؛ و با واکنش شدید کشورهای ساحلی روبرو شده است.

شدیدترین واکنش نسبت به نصب پرچم توسط روسیه در قطب شمال را پیترو ماک کی وزیر امور خارجه کانادا نشان داد و اعلام کرد که «الان قرن پانزدهم نیست که در جهان بگردید و پرچم نصب کنید و ادعای آن سرزمین را داشته باشید». هیچ تهدیدی برای حاکمیت کانادا در قطب شمال وجود ندارد (Dodds, ۲۰۱۰: ۶۳). نخست وزیر کانادا، استفن هارپر، قاطعانه اعلام کرد با ساخت یک پایگاه دریایی جدید در قطب شمال به دفاع از حاکمیت کانادا در مقابل دانمارک، روسیه و سایر مزاحمان بالقوه می‌پردازد (Strandsbjerg, ۲۰۱۰: ۱۷). کانادا دو کشتی و یک زیر دریایی با ۷۰۰ نیروی نظامی را به شمال غربی قطب اعزام کرد (Ghanbari, ۲۰۰۷: ۶۵) و اکنون در حال ساخت یک پایگاه نظامی جدید در خلیج دور افتاده در گذرگاه شمال غربی می‌باشد و در نظر دارد ۶ تا ۸ ناو دریایی را برای گشت‌زنی در قطب شمال بسازد (Nopens, ۲۰۱۰: ۶-۷). کانادا چشم‌انداز توسعه خود در شمال را در جولای ۲۰۰۹ در سندی با عنوان «استراتژی شمالی کانادا: شمال ما، میراث ما، آینده ما» منتشر کرد. در این چشم‌انداز کانادا تأکید کرده است که «دولت به‌صورتی پایدار و محکم بر خشکی و آبهای قطبی حاکمیت دارد، یک حاکمیت دیرپا». کانادا تا سال ۲۰۱۳ ادعای خود را تسلیم کمیسیون تحدید حدود فلات قاره می‌کند (Nopens, ۲۰۱۰: ۶-۷).

در آخرین روزهای دولت بوش در ژانویه ۲۰۰۹ شورای امنیت ملی ریاست جمهوری آمریکا نیز بخشنامه امنیت ملی را ارائه داد: ایالات متحده دارای منافع وسیع و اساسی امنیت ملی در منطقه قطب شمال است و آماده است تا به‌طور مستقل یا در رابطه با دیگر کشورها از این منافع محافظت کند. این منافع شامل مسائلی مانند دفاع موشکی، استقرار سیستم‌های دریایی و هوایی، بازدارندگی استراتژیک، حضور دریایی، امنیت دریایی، تضمین آزادی دریانوردی و پرواز می‌باشد. ایالات متحده همچنین منافع امنیتی اساسی در پیشگیری از حملات تروریستی و کاهش اعمال جنایی و خصمانه دارد (Dodds, ۲۰۱۰: ۷۰). آمریکا در واکنش به اقدامات روسیه، به فعالیت‌هایی چون تدارک کشتی‌های یخ‌شکن جهت اعزام به

قطب و فشار به مجلس سنا برای تصویب کنوانسیون حقوق دریاها روی آورده است (Ghanbari, ۲۰۰۷: ۶۵). نروژ نیز در دسامبر ۲۰۰۶ استراتژی قطب شمال خود را منتشر کرد. در ماه مه سال ۲۰۰۸ دانمارک سندی تحت عنوان «قطب شمال در تحول است؛ پیش نویس یک استراتژی برای فعالیت در قطب شمال» را منتشر کرد. دانمارک اذعان به احتمال بحران‌های بین‌المللی ناشی از عواقب ذوب یخ‌ها در قطب شمال دارد و تأکید بر همکاری در جلوگیری از بروز یک مسابقه تسلیحاتی و منازعات مسلحانه دارد. همچنین در توافقی دفاعی اخیر (برای سالهای ۲۰۱۴-۲۰۱۰) پارلمان دانمارک نیز تصمیم به افزایش توان نظامی خود در منطقه و ایجاد یک فرماندهی در قطب شمال گرفته است (Strandsbjerg, ۲۰۱۰: ۱۷).

رقابت‌های کشورهای ساحلی در قطب شمال به‌حدی شدید است که از آن با عنوان جنگ سرد جدید یاد می‌شود. مواد لازم برای جنگ بدون شک در حال حاضر در قطب شمال مهیا می‌باشد. البته افزایش نیروهای نظامی در منطقه منعکس‌کننده یک مسابقه تسلیحاتی نیست بلکه نشان‌دهنده تمایل این کشورها برای افزایش حاکمیت و منافع آنها می‌باشد.

۵-۵- حضور و رقابت کشورهای غیرساحلی در قطب شمال

قطب شمال یک دریای آزاد می‌باشد که کشورهای ساحلی آن تنها می‌توانند بر اساس کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاها به قلمروسازی و افزایش قلمروهای دریایی خود پردازند و مناطق خارج از محدوده فلات قاره قطب شمال به‌عنوان میراث مشترک بشریت در نظر گرفته می‌شود که همه کشورهای جهان در آن سهم هستند. بنابراین وضعیت در حال تحول قطب شمال به‌طور بالقوه‌ای می‌تواند منجر به منازعات ژئوپلیتیکی جدید حتی با حضور کشورهای غیرساحلی بخصوص در ارتباط با مسائل مربوط به عبور و مرور و استخراج منابع شود. امروزه سیاست‌گذاران نه تنها در چین بلکه در سراسر آسیا، اروپا و شمال آمریکا توجه ویژه‌ای به این منطقه به‌منظور بررسی تحولات اقتصادی، ارضی و تأثیرات ژئوپلیتیکی آن دارند (Jakobsen, ۲۰۱۰: ۲). نمایندگان رسمی چین، کره جنوبی، اتحادیه اروپا و حتی ناتو به بررسی سیاست‌ها و مسائل مربوط به قطب شمال به‌عنوان ذینفعان این منطقه می‌پردازند. این بازیگران در بستر

قطب شمال و منطقه میراث مشترک بشریت تمایل به کار از طریق نشانه‌های جغرافیایی، به‌منظور جدا کردن قطب شمال از ۵ کشور ساحلی و ترویج دیدگاه ژئوپلیتیکی باز نسبت به قطب شمال دارند که این چشم‌انداز با مخالفت کشورهای ساحلی روبرو است (Dittmer & Others, ۲۰۱۱: ۲۱۰).

پارلمان اروپا سندی با عنوان «اتحادیه اروپا و قطب شمال» ارائه داده است. اگر چه اتحادیه اروپا یکی از نزدیکان تازه وارد به قطب شمال می‌باشد اما قطعاً دارای نقشی مشروع برای بازی می‌باشد. چرا که دانمارک سهم عمده‌ای از قطب شمال را دارا می‌باشد و به همین ترتیب نروژ و ایسلند که هر دو بخشی از منطقه اقتصادی اروپا می‌باشند. علاوه بر این اتحادیه اروپا همکاری‌های استراتژیک با آمریکا، کانادا و روسیه دارد. مهمترین علت دخالت اتحادیه اروپا در قطب شمال این است که کشورهای عضو اتحادیه اروپا وابسته به واردات انرژی هستند. اتحادیه اروپا حامی محیط زیست قطب شمال، ترویج بهره‌برداری پایدار از منابع و توسعه یک سیستم حکومت قطبی بر مبنای همکاری و کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاها که ضامن امنیت و ثبات می‌باشد، است. کمیسیون اروپا سه هدف اصلی سیاسی دارد که همه جنبه‌های قطب شمال را به‌جز دفاع در دستور کار خود دارد: اول حفاظت و نگهداری از قطب شمال در اتحاد با جمعیت آن، همچنین محیط زیست و تغییرات آب و هوایی، حمایت از مردمان بومی و محلی و پژوهش و نظارت و ارزیابی؛ دوم ترویج استفاده پایدار از منابع، هیدروکربن‌ها، شیلات، حمل و نقل و گردشگری؛ و سوم کمک به اداره چندجانبه قطب شمال (Nopens, ۲۰۱۰: ۸). اتحادیه اروپا یک حق مشروع برای خود در قطب شمال در نظر گرفته است چرا که قطب شمال دارای یک ویژگی مشترک می‌باشد و آن اینکه «هیچ کشور یا گروهی از کشورهای دیگر دارای حاکمیت در قطب شمال نیست» (Dittmer & Others, ۲۰۱۱: ۲۱۰).

ناتو نیز در قطب شمال درگیر شده است چرا که چهار کشور از پنج کشور ساحلی قطب شمال اعضای ناتو هستند. با این وجود ناتو برای جلوگیری از تنش با روسیه با دقت گام بر می‌دارد. سمینار ناتو در ژانویه ۲۰۰۹ با عنوان «گفتگوی آتلانتیک شمالی» برای بحث در مورد موضوعاتی همچون نظارت دریایی، مسائل آب و هوا، مسائل ارضی ... بوده است (Nopens, ۲۰۱۰: ۸).

۸: ۲۰۱۰). سفیر روسیه در دانمارک، تی رامیشویلی اخیراً از ناتو درخواست کرده است که برای حفظ نظم غیرنظامی از منطقه بیرون بماند. او بیان کرده که ۵ کشور ساحلی قطب شمال یک درک مشترک از این که اداره قطب شمال باید از طریق همکاری مشترک صورت گیرد، دارند. این درخواست رامیشویلی نشان‌دهنده، علاقه روسیه برای محدود کردن نفوذ ناتو در منطقه است (Strandsbjerg, ۲۰۱۰: ۱۷).

کشورهای آسیای شرقی نیز مترصد دستیابی به فرصت‌های به‌وجود آمده در قطب شمال هستند. کشورهایی مثل ژاپن، چین، کره شمالی و کره جنوبی هر یک به دنبال این هستند تا از مسیرهای کوتاه‌تر حمل و نقل تجاری و امکان دسترسی به منابع طبیعی و شیلات استفاده کنند. هر کدام از این کشورها به دنبال راه‌هایی برای استفاده از پتانسیل‌های قطب شمال عاری از یخ هستند. چین توجه روزافزونی به ذوب یخ‌ها در اقیانوس منجمد شمالی دارد (Jakobsen, ۲۰۱۰: ۱-۱۳). چین به‌ویژه علاقمند به منابع معدنی و مسیرهای دریایی قطب است چرا که فاصله بین چین و اروپا از طریق راه‌های دریایی قطب شمال بسیار کوتاه‌تر می‌شود (Lasserre, ۲۰۱۰: ۲-۳). چشم‌انداز پیمایش قطب شمال با کشتی در ماه‌های تابستان از طریق دو مسیر کوتاه‌تر و دسترسی به منابع انرژی، دولت چین را مجبور به تخصیص منابع بیشتر برای تحقیق و پژوهش در قطب شمال کرده است. در سال‌های اخیر مقامات و محققان چینی شروع به ارزیابی تأثیرات تجاری، امنیتی و سیاسی قطب شمال عاری از یخ بر روی چین کرده‌اند. چندین آکادمی چینی نیز در حال تشویق دولت خود برای درک این فرصت تاریخی و شناخت ارزش نظامی، سیاسی و اقتصادی قطب شمال و ارزیابی مجدد حقوق چین در منطقه و تدوین برنامه‌های استراتژیک می‌باشند. چین به‌عنوان ناظر موقت در دو جلسه شورای قطب شمال در سال ۲۰۰۷ و ۲۰۰۹ شرکت کرده و امیدوار است که عنوان ناظر دائم به آن اعطا شود (Jakobsen, ۲۰۱۰: ۱-۱۳)؛ تا از فرصت‌های موجود در قطب شمال کمال استفاده را ببرد.

۶-۵- تمایلات استقلال طلبانه جوامع بومی

در اثر تغییرات اقلیمی گروه‌های بومی و سازمان‌های مانند شورای اینوییت‌ها^۱ برای دفاع از حقوق مردم بومی فعال شده‌اند و تأکید بر ماهیت حکومت‌های محلی و منطقه‌ای (در مخالفت با چشم‌اندازهای کاملاً ملی) در سراسر منطقه قطب شمال دارند؛ در حالی که منافع بازیگران ملی و ساختارهای منطقه‌ای مانند شورای قطب شمال اغلب در قالب گفت‌وگوها و شیوه‌های کنترل ارضی و جوامع بومی (که به‌طور فزاینده‌ای خواستار به رسمیت شناخته شدن منافع خود هستند) می‌باشد (Dittmer & Others, ۲۰۱۱: ۲۰۹). یخ در حقوق بین‌الملل یک فضای دریایی در نظر گرفته می‌شود، اما برای بسیاری از مردم بومی قطب شمال یک فضای مادی مورد استفاده برای سفر، یک فضای شکار، و تا حدودی نقش پیوند دهنده بین فضای خشکی جامد و فضای دریایی مایع را ایفاء می‌کند. به این ترتیب، شیوه‌های مرزبندی نشان‌دهنده روابط بین کشورها و حقوق بین‌الملل، بین کشورهای همسایه، و بین دولت‌ها و سازمان‌های مختلفی هستند که نماینده مردم بومی هستند. از جمله این سازمانها می‌توان به شورای قطبی اینوییت اشاره کرد که حقوق و دعاوی جمعیت اینوییت‌های ساکن در مناطق شمالی را به گوش همگان می‌رسانند. در پاسخ به این سؤال که مالک قطب شمال کیست؛ چه کسی می‌تواند از قطب شمال بگذرد؛ و چه کسی حق توسعه منابع قطب شمال دارد؛ شورای قطبی اینوییت، اعلامیه حاکمیت در قطب شمال را در سال ۲۰۰۹ منتشر کرد، و پاتریشیا کوچران، که رئیس شورای قطبی اینوییت است، بیان کرد که «اعلامیه ما برخی از مسائل را از موقعیت مردمی که می‌دانیم نزدیک قطب شمال هستند، مطرح می‌کند. ما در اینجا برای هزاران و هزاران سال زندگی می‌کنیم و با این اعلامیه، به کسانی که می‌خواهند از اینوییت داخلی (ناونات) برای اهداف خود استفاده کنند، می‌گوییم شما باید با ما صحبت کنید و به حقوق ما احترام بگذارید». این بیان به‌وضوح نارضایتی در میان اینوییت‌ها نسبت به روشی که شیوه‌های مرزسازی کشورهای قطب شمال تمایل به نادیده گرفتن استفاده‌کنندگان و ساکنان بومی در فضا دارند، را

نشان می‌دهد. مطلب نهفته در بطن این اظهارات این است که اینوییت‌ها از نظر قانونی انسان هستند و بنابراین حق تعیین سرنوشت خود را دارند، حتی اگر آنها در سراسر مرزهای چهار کشور شناخته شده زندگی کنند. به این ترتیب آنها حق تصمیم‌گیری در مسائل حاکمیت، بهره‌برداری و استفاده از فضای زندگیشان را دارند (Strandsbjerg, ۲۰۱۰: ۱۰-۱۹). در اجلاس رهبران اینوییت در سال ۲۰۰۹ در مورد حاکمیت بر قطب شمال اشاره شد که «حقوق ما به‌عنوان مردم بومی شامل حقوق به رسمیت شناخته شده در اعلامیه سازمان ملل متحد می‌باشد که مربوط به حاکمیت و حقوق مستقل در قطب شمال می‌باشد». از سوی دیگر جوامع اینوییت و رهبران آنها استدلال کرده‌اند که این ادعاهای کانادا مبنی بر حاکمیت آن بر گذرگاه شمال غربی غالباً غفلت از وجود مردم بومی و شیوه زندگی آنها می‌باشد (Dittmer & Others, ۲۰۱۱: ۲۰۹).

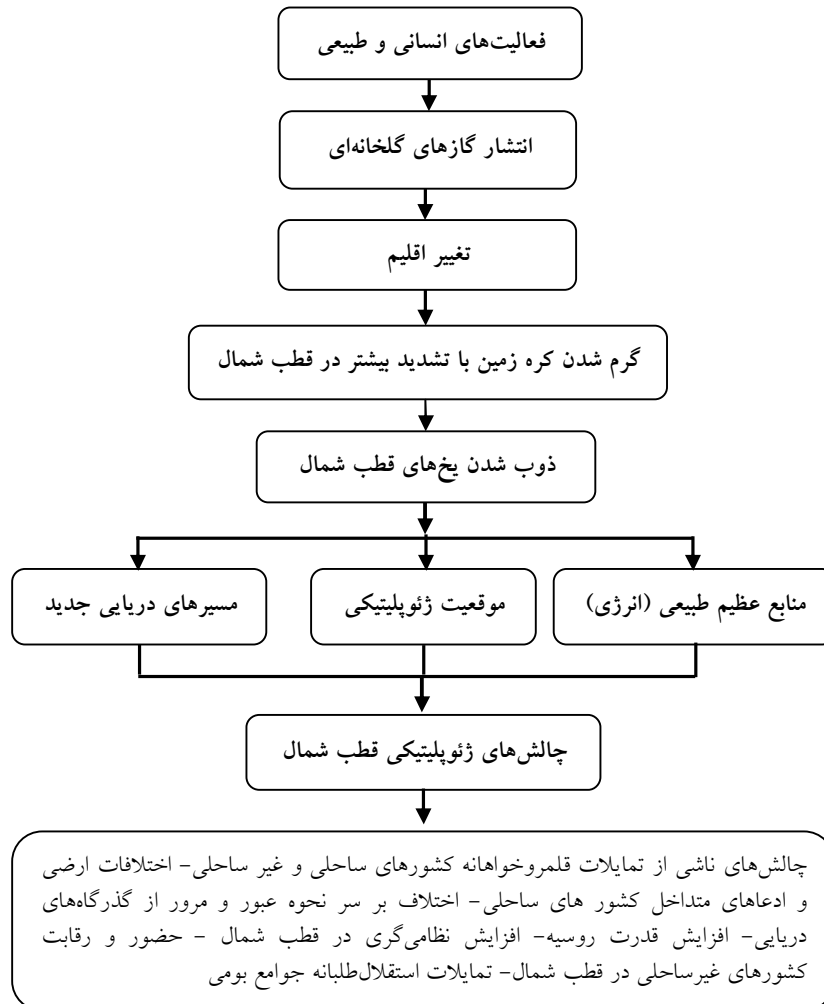
بدین ترتیب با گرم شدن هوا و ذوب شدن تدریجی یخ‌های قطب شمال الگوهای مهاجرت حیات وحش تغییر پیدا کرده و بر اثر آن پایه‌های فرهنگ اینوییت‌ها با تنش‌های جدیدی مواجه خواهد شد. خطوط دریایی جهانی جدید در حال ظهور است و منابع طبیعی در دسترس قرار خواهد گرفت. افزایش مشارکت و توانمندی اینوییت‌ها آنها را به‌خوبی با این واقعیت روبرو می‌کند که فرصت‌های جدیدی پدید می‌آید، آنها نه تنها به بزرگترین زمینداران خصوصی آمریکای شمالی تبدیل می‌شوند، بلکه همچنین ثروتمندترین نیز خواهند بود. این ثروت بالقوه در آینده این قبایل بومی را که دارای منابع طبیعی ثروت در یک گوشه جهان است همانند خانواده سلطنتی سعودی پدید خواهد آورد. عربستان سعودی کنترل بسیاری بر عرضه نفت شناخته شده جهان دارد. اما در مقابل، اینوییت‌ها کنترل قابل توجهی را بر یک چهارم ذخایر نفت آینده جهان خواهند داشت. علاوه بر این دارای مقادیر عظیمی از الماس، طلا، اورانیوم و بسیاری از مواد معدنی استراتژیک خواهند بود. آبهای سرزمینی آنها می‌تواند روزی مسیر اصلی کشتیرانی جهانی و شیلات آنها می‌تواند تبدیل به یک منبع غذایی حیاتی برای جهان شود. پتانسیل حرکت صعودی آنها فراتر از تخیل است، به‌ویژه اگر قدرت سیاسی‌شان افزایش یافته و به‌سوی استقرار مجدد حاکمیت واقعی حرکت کنند، در حال حاضر

به نظر می‌رسد حداقل در گرینلند امکان‌پذیر است (Zellen, ۲۰۰۹: ۶۷-۶۸). گرینلند که بخشی از قلمرو دانمارک (یا در واقع امپراطوری) است، به‌عنوان یک جامعه مستقل با اندازه زیادی از خودمختاری، در حکم نماینده یک حکومت اینوییت است که به‌عنوان یک جامعه نیمه مستقل در نظام سیاسی بین‌الملل شناخته شده است. حضور دانمارک در قطب شمال به‌واسطه روابط استعماری (و پسا استعماری) با گرینلند بوده است. یعنی اگر گرینلند استقلال خودش را اعلام کند، دیگر دانمارک یکی از کشورهای قطب شمال نخواهد بود. در حالی که سیاست امنیتی و خارجی آن توسط کپنهاک اتخاذ می‌شود و این نقطه نامطلوبی در روابط بین دانمارک و گرینلند برای سالهای مدید بوده است. این وضعیت منجر به یک رابطه متناقض شده است. استقلال گرینلند مرتبط با منابع موجود می‌باشد. اگر اقتصاد سرزمین گرینلند به‌حدی رشد کند که استاندارد زندگی کنونی بدون سویسیدهای کپنهاک شکل بگیرد، آن وقت گزینه استقلال محبوب و پرطرفدار خواهد بود. در واقع تلاش‌های دانمارک برای به‌دست آوردن فلات قاره بزرگتر در گرینلند، در واقع می‌تواند به استقلال گرینلند کمک کند و دانمارک موقعیتش را به‌عنوان یک کشور قطب شمالی از دست خواهد داد (Strhandsbjerg, ۲۰۱۰: ۱۸-۱۹).

در نهایت باید گفت این چالش‌ها ناشی از تمایلات قلمروخواهانه کشورهای ساحلی و غیرساحلی و جوامع بومی در قطب شمال در اثر تغییرات اقلیمی می‌باشد، و هر کدام به‌دنبال تصاحب بخشی از قطب شمال جهت دستیابی یا حفظ منافع خود می‌باشند.

شکل شماره ۲ چالش‌های ژئوپلیتیک قطب شمال را در نتیجه تغییرات اقلیمی به‌خوبی

نشان می‌دهد:



شکل شماره ۲: چالش‌های ژئوپلیتیک قطب شمال در نتیجه تغییرات اقلیمی

۶- نتیجه‌گیری

تغییرات اقلیمی به یکی از مهمترین مسائلی تبدیل شده که از اواخر قرن بیستم ذهن اندیشمندان را به خود مشغول کرده است و یکی از بزرگترین چالش‌های پیش‌روی جهان امروز به‌شمار می‌رود که در اثر عوامل طبیعی و انسانی به‌ویژه انتشار گازهای گلخانه‌ای به‌وسیله

انسان در حال رخ دادن است. در این بین مهمترین تغییر اقلیمی گرم شدن کره زمین می‌باشد که منجر به ذوب شدن یخ‌ها و حرکت آن به سمت دریا و در نتیجه بالا آمدن سطح دریاها می‌شود. با بالا آمدن سطح دریاها و ذوب شدن یخ‌ها در مناطق پوشیده از یخ ضمن اینکه بسیاری از خشکی‌ها زیر آب می‌روند، بلکه منجر به تغییر خط ساحلی و تغییر در قلمروها و مناطق دریایی کشورهای ساحلی می‌شود که این امر چالش‌های ژئوپلیتیکی را پدید می‌آورد. در این بین با گرم شدن کره زمین یکی از مناطقی که ژئوپلیتیک آن دگرگون شده است، منطقه قطب شمال می‌باشد. مطالعات علمی متعدد نشان می‌دهد، اقلیم این منطقه شاخصی برای تغییرات اقلیم در سراسر جهان محسوب می‌شود چرا که متوسط درجه حرارت آن در مقایسه با سایر مناطق جهان حدود دو برابر افزایش یافته است. این امر باعث شده تا قسمت اعظمی از یخ‌های آن ذوب شوند. بدین ترتیب تغییرات اقلیمی در قطب شمال سریع‌تر و شدیدتر از بقیه مناطق جهان بوده و اثرات آن در این منطقه از جهان مشهود است. این عامل قطب شمال را به جبهه مرکزی دیدگاه‌های ژئوپلیتیکی جدید جهان تبدیل کرده و فرصت‌ها و چالش‌هایی را ایجاد کرده است که مقدمه این چالش‌ها و فرصت‌ها طی دهه گذشته آشکار شده و از آن تحت عنوان «بحران قطب شمال»، «جنگ سرد جدید»، «حمله به بستر دریا»، «قطب سرد؛ امید گرم بازار انرژی» و ... یاد می‌کنند. با ذوب شدن یخ‌های قطب شمال و پیش‌بینی‌های صورت گرفته در زمینه منابع عظیم طبیعی آن، دسترسی به منابع طبیعی به‌ویژه هیدروکربن‌ها امکان‌پذیر خواهد شد. پیش‌بینی می‌شود این منطقه حدود ۱۳ درصد از ذخایر کشف نشده نفت جهان، ۳۰ درصد از ذخایر شناخته نشده گاز طبیعی و ۲۰ درصد از میعانات گاز جهان را دارا باشد. در واقع افزایش دما پیامدهایی برای اکوسیستم منطقه خواهد داشت و باعث خواهد شد تا پتانسیل اقتصادی آن بیشتر در دسترس قرار گیرد. همچنین در اثر این امر، مسیرهای دریایی جدیدی به‌وجود خواهد آمد که با کوتاه کردن مسیرهای دریانوردی، تجارت و ژئوپلیتیک جهانی را تغییر خواهد داد. بنابراین با این تغییرات اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی قطب شمال به سرعت در حال افزایش است و ذخایر معدنی و موقعیت ژئوپلیتیکی عالی آن، قطب شمال را به احتمال زیاد به یکی از مناطق پر رونق اقتصادی قرن ۲۱ تبدیل می‌کند. این امر

نگاه‌ها را از سایر مناطق به این منطقه کشانده است. در نگاه اول به نظر می‌رسد که تغییرات اقلیمی و ذوب شدن یخ‌ها فراهم کننده فرصت‌های بی‌نظیر جدیدی برای ۵ کشور ساحلی و همچنین برای سایر قدرت‌های بزرگ می‌باشد. اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که قطب شمال با چالش‌های ژئوپلیتیکی مهمی مواجه است. دلیل این امر این می‌باشد که تغییرات اقلیمی پیامدهای مهمی برای کشورهای ساحلی قطب شمال و سایر کشورهای جهان در زمینه قلمروسازی دریایی به همراه دارد چرا که از یک طرف بر موقعیت، مقیاس و مرزهای قلمروهای دریایی موجود این کشورها تأثیر خواهد گذاشت و ادعاهایی جدیدی را به وجود می‌آورد و از طرف دیگر با توجه به اینکه قطب شمال یک دریای آزاد می‌باشد که کشورهای ساحلی آن تنها می‌توانند بر اساس کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاها به قلمروسازی و افزایش قلمروهای دریایی خود بپردازند، زمینه حضور سایر کشورهای جهان را نیز فراهم می‌آورد. در واقع تغییرات اقلیمی چالش‌های ژئوپلیتیکی زیادی را برای قطب شمال به وجود می‌آورد که ناشی از تمایلات قلمروخواهانه کشورهای ساحلی و غیرساحلی در قطب شمال می‌باشد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد این چالش‌ها عبارتند از اختلافات ارضی و ادعاهای متداخل بر سر فلات قاره، افزایش نظامی‌گری در قطب شمال، حضور و رقابت کشورهای غیرساحلی در قطب شمال، تمایلات استقلال طلبانه جوامع بومی، اختلافات بر سر نحوه عبور و مرور از گذرگاه‌های دریایی، افزایش قدرت روسیه و تبعات آن به‌ویژه برای غرب. در نهایت باید متذکر شد که اگرچه هیچ رژیم خاصی برای قطب شمال وجود ندارد، کنوانسیون حقوق بین‌الملل دریاهای سازمان ملل متحد جامع‌ترین چارچوب برای بررسی مسائل قطب شمال می‌باشد و راه‌حل‌های دقیقی برای حل و فصل اختلافات مرزی و ادعاهای راجع به قلمروهای دریایی و بهره‌برداری از منابع طبیعی ارائه می‌دهد.

۷- قدرتدانی

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشکده علوم جغرافیایی دانشگاه تهران به‌خاطر حمایت‌های مادی و معنوی از انجام پژوهش حاضر تشکر نمایند.

References

۱. Ahmadypour, Zahra and Lashgary, Ehsan (۲۰۱۰); Geopolitical Challenges to Iran's Exploitation of its Interests in the Caspian , Central Eurasia Studies, No.۶ [in persian].
۲. Antrim, Caitlyn L (۲۰۱۱); the next geographical pivot; The Russian Arctic in the Twenty-first Century, Naval war college review.
۳. Barysch, Katinka (۲۰۰۸); Introduction, Pipelines,politics and power, The future of EU-Russia energy relations, center for european reform.
۴. Berkman, Paul Arthur (۲۰۱۱); arctic geopolitics: balancing national and common. Retrieved ۰۵/۰۳/۲۰۱۲ Available at: <http://www.risk.jbs.cam.ac.uk/news/annualmeetings/downloads/pdfs/۲۰۱۱/berkmanp.pdf>
۵. Blacksell, Mrk (۲۰۱۰); political geography, translated by: mohamad reza hafeznia and others,Tehran: Entkhab Publications[in Persian].
۶. BP Statistical Review of world Energy, (۲۰۱۱); BP, London.
۷. Clarke, Meghan Elisabeth(۲۰۱۰); Climate Change and Human Rights: A Case Study of the Canadian Inuit and Global Warming in the Canadian Arctic, A thesis submitted in conformity with the requirements for the degree of Master of Laws (LLM), Graduate Department of the Faculty of Law University of Toronto.
۸. Cohen, Ariel & Lajos, F. Szaszdi and Jim, Dolbow (۲۰۰۸); The New Cold War: Reviving the U.S. Presence in the Arctic, Published by The Heritage Foundation. Retrieved ۰۸/۰۲/۲۰۱۲ Available at: www.heritage.org/Research/EnergyandEnvironment/bg۲۰۰۸.cfm
۹. Cooper, Matthew J.P. & Michael D. Beevers & Michael Oppenheimer(۲۰۰۵); futuresea level riseandthenewjerseycoast; Assessing Potential Impacts and Opportunities, Science, Technology and Environmental Policy Program, Woodrow Wilson School of Public and International Affairs Princeton University.
۱۰. Delaney, D(۲۰۰۵); Territory: a short introduction. Blackwell Publishing LTD.

۱۱. Dittmer, Jason & Sami Moisiu, Alan Ingram, Klaus Dodds (۲۰۱۱); Have you heard the one about the disappearing ice? Recasting Arctic geopolitics, *Political Geography* ۳۰ - ۲۰۲-۲۱۴.
۱۲. Dodds, Klaus (۲۰۱۰); Flag planting and finger pointing: The Law of the Sea, the Arctic and the political geographies of the outer continental shelf, *Political Geography* ۲۹, ۶۳۷۳.
۱۳. Ghanbari, Alireza (۲۰۰۷); cold pole: hope heating energy market, oil and gas bulletin, institute for international energy studies, Tehran [in Persian].
۱۴. Gorenburg, Dmitry (۲۰۱۱); Russia's Arctic Security Strategy, *Russian analytical digest*. No. ۹۶.
۱۵. Grindheim, Astrid (۲۰۰۹); The Scramble for the Arctic? A Discourse Analysis of Norway and the EU's Strategies. Towards the European Arctic, Fridtjof Nansen Institute.
۱۶. Hafeznia, Mohammadreza (۲۰۰۶); principles and concepts of geopolitics, mashhad: papoli publications, [in Persian].
۱۷. Hafeznia, Mohammadreza and Kaviani Rad, Morad (۲۰۰۴); the new approaches in political geography, Tehran: SAMT [in Persian].
۱۸. Heininen, Lassi (۲۰۱۱); Geopolitics in the Arctic- strategies, policies and challenges, Brussels, Sept.
۱۹. Huebert, Rob (۲۰۰۸); Climate Change and Geopolitics in the Arctic: Canada – US Relations, Canadian Studies Program, University of California at Berkeley.
۲۰. Jakobson, Linda (۲۰۱۰); China prepares for an ice-free arctic, stockholm international peace reserch institute.
۲۱. Kilinski, J Ennefer (۲۰۰۹); international climate change liability: a myth or a reality?, *J. of transnational law & policy*, Vol. ۱۸.۲.
۲۲. Kolers, A (۲۰۰۹); Land, Conflict, And Justice: A political Theory of Territory. Cambridge university press, Cambridge, New York.
۲۳. Lasserre, Frédéric (۲۰۱۰); China and the Arctic:Threat or Cooperation Potential for Canada?, Canadian International Council.
۲۴. Mirheydar, Dorreh; Rasti, Omran; Amiri, Alidoost; Eltiaminia, Reza & Soltani, Naser (۲۰۰۷); The Recent Trend of Territoriality in the Persian Gulf, *Geopolitics Quarterly*, No.۱, Tehran[in Persian].

۲۵. Mirheydar, Dorreh (۲۰۰۵); A study of the concept of Territoriality from the political geography point of view, geopolitics quarterly, No.۱, Tehran[in Persian].
۲۶. Mirheydar, Dorreh (۲۰۰۵); Principles of political geography, Tehran: SAMT Publications, [in Persian].
۲۷. Momtaz, Jamshid and Ranjbarian, Amirhossein (۱۹۹۶); Dualinterpretation of the Convention on the Law of the Sea; Maritime Zones Act of Iran and U.S. Protests, Law & Political science Journal, No ۳۵, Tehran [in persian].
۲۸. Nami, Mohammadhassan and Abbasi, Alireza (۲۰۰۹); Analysis of the Iran geoeconomics situation in the middle east, Geopolitic Quarterly, Tehran [in Persian].
۲۹. Nopens, Patrick (۲۰۱۰); The Impact of Global Warming onthe Geopolitics of the Arctic.A Historical Opportunity for Russia, EGMONT Royal Institute for International Relations.
۳۰. Pilyavsky, Valery P (۲۰۱۱);The Arctic :Russian Geopolitical and Economic Interests, Friedrich-Ebert-Stiftung | Department of Western Europe / North America. Retrieved ۲۱/۰۱/۲۰۱۲ From:www.fes.de/international/wil
۳۱. RobinRolf, Churchill and Lowe, Alan Vaughan (۲۰۰۴); The international law of the sea, translated by: Bahman Aghai Diba, Tehran: Ganj-e- Danesh Publications, [in persian].
۳۲. Rourke, Ronald O. (۲۰۱۲); Changes in the Arctic: Background and Issuesfor Congress, Congressional Research Service. From: www.crs.gov.
۳۳. Rowe, Elana Wilson (۲۰۱۱); Russia's Northern Policy: Balancing an 'Open' and 'Closed' North, Russian analytical digest. No. ۹۶.
۳۴. Schofield, Clive & Potts, Tavis (۲۰۱۲); Boundaries, biodiversity, resources, and increasing maritime activities: emerging oceans governance challenges for Canada in the arctic ocean,Vermont Law Review. Retrieved ۱۸/۰۱/۲۰۱۲ Available at: lawreview.vermontlaw.edu/files/۲۰۱۲/۰۲/schofield.pdf
۳۵. Sommerkorn, Martin & Hassol, Susan Joy (۲۰۱۰); arctic climate feedbacks: globalRetrieved ۱۴/۰۱/۲۰۱۲ Available at: [implication awsassets.panda.org/downloads/wwf_arctic_feedbacks_report.pdf](http://implication.awsassets.panda.org/downloads/wwf_arctic_feedbacks_report.pdf)